درس چهارصد و هشتاد و چهارم

بحث راجع به متعلق جعل (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

در مبحث گذشته عرض شد که جعل عبارت از همان تحقق خارجی است که به نفس ارادهٔ جاعل یعنی نفس ارادهٔ مرید آن شیء صورت خارجی به خود می‌گیرد و آن مسئله به نسبت بین شیء و نفسه تحقق نمی‌پذیرد و همین‌طور بین نسبت بین شیء و وصف آن تحقق پیدا نمی‌کند. البته راجع به نسبت بین شیء و نفسه قبلاً در باب منطق و اینها صحبت شده است و إن‌شاءالله این بحثِ جلسهٔ بعد است.

اما راجع به خود شیء و عوارض خارجی و اوصاف خارجی؛ نسبت عبارت از یک ارتباطی است که بعد از اتصاف یک شیء به یک وصف آن ارتباط در ذهن مجسم می‌شود. وقتی که می‌خواهیم یک تصدیقی را در ذهن خودمان به‌وجود بیاوریم و برای ما نسبت به یک اتصافی تصدیق پیدا بشود، طبعاً خواهی‌نخواهی باید یک نسبتی بین موضوع و محمول برقرار بشود و بعد از برقراری آن نسبت ما حکم بر تحقق خارجی یا عدم تحقق آن کنیم. آنچه که در خارج وجود دارد عبارت از شیء، عوارض، کیفیات و اوصاف آن است. آنچه که در ذهن وجود دارد عبارت در تصدیق از چهار عنصر است؛ عنصر اول موضوع است و دوم محمول و بعد نسبت بین این دو و چهارم حکم به وقوع یا لا وقوع آن است. لذا در ذهن، جاعل که ذهن است نسبت را ایجاد می‌کند. چه‌بسا ممکن است شما نفس زید را تصور کنید ولی قیام را برای زید تصور نکنید یا ممکن است قیام را تصور کنید ولی قائم را تصور نکنید، نفس قیام را به‌عنوان عرضی از اعراض و به‌عنوان مقولهٔ وضع تصور می‌کنید ولی موضوع آن را تصور نمی‌کنید. وقتی که قیام زید را تصور می‌کنید شما در واقع در آنِ واحد سه کار مهم انجام داده‌اید؛ یکی خود زید است و دوم قیام است و سوم ارتباطی که شما قبل از حکم به وجود یا حکم به عدم بین این دو برقرار کردید و این کار را هم شما کردید نه‌اینکه خود این ربط خودش از پیش خودش آمده باشد. هیچ چیزی در ذهن ما از پیش خودش نمی‌آید. ما آن شیء را احضار می‌کنیم و آن را در ذهن می‌آوریم علیٰ‌کلّ‌حال یا ما یا آن علل مُعدّه‌ای که آن کار را انجام می‌دهند. اما اینکه نفس تصور موضوع بر خلاف مطالب بعضی از محشین، نفس تصور موضوع و نفس تصور آن عرض فی‌حدّ‌نفسه موجب وجود نسبت بین موضوع و آن نفس است، نه‌خیر! ربط هم کار ماست و آن ربط به‌واسطهٔ إعمال و تعمل برای ما بین موضوع و محمول انجام می‌شود. این سه عنصر بود. عنصر دیگر به این ربط برمی‌گردد؛ حکم به وجود این ربط یا حکم به عدم

که این عبارت از تصدیق است.

فرق تصور با تصدیق

بناءًعلیٰ‌هذا همان‌طوری‌که در ذهن مسئلهٔ تصور با مسئلهٔ تصدیق دوتاست؛ یعنی در تصور نفسِ خود حضور شیء را تصور می‌گویند، حکم به وجود آن را [تصور نمی‌گویند] ممکن است ما زید را تصور کنیم و نمی‌دانیم که هست یا نه، یک وقت می‌گوییم که زید هست، عنقا هست، آسمان هشتم هست، آسمان نهم نیست، جوّ هست، عالم بی‌انتها هست و انتها ندارد، همهٔ این احکام ایجابیه یا احکام سلبیه تصدیقاتی است که بر تصور بر وجود یک شیء برمی‌گردد این را تصور نمی‌گوید، تصور عبارت از حضور خود آن شیء بدون حکم است. شما زید را تصور می‌کنید ولی نمی‌گویید که زید هست، فقط تصور می‌کنید ولی می‌خواهید او را برای شام شب جمعه دعوت کنید. زید را تصور می‌کنید بعد می‌خواهید با او قرار بگذارید که جایی بروید ولی اینکه زید هست، این هست را در جایی مطرح می‌کنید ـ بااینکه وصفی برای او بار نمی‌شود همان وجود است ـ در جایی که شما حکم به وجود تصور می‌کنید که باز آن تصدیق است. اگر ما تصور را در ذهن بیاوریم یک ذهنیتی برای ما حاصل می‌شود، اگر تصدیقی در ذهن ما حاصل بشود ذهنیت دیگری حاصل می‌شود و این دو مقوله از همدیگر تفاوت دارند و کسی نمی‌تواند بگوید: تصدیق همان تصور است! تصدیق عبارت از حکم و تصور عبارت از حضور شیء است.

فرق جعل بسیط با جعل مرکب

همین‌طور در جعل بسیط و در جعل مرکب هم مسئله از همین قرار است؛ در جعل بسیط آن ارادهٔ مرید و جاعل به وجود شیء تعلق می‌گیرد اما در جعل مرکب اراده به وجود شیءٍ لِشیءٍ [تعلق] می‌گیرد و این دو با همدیگر تفاوت دارد.

فَإنَّ النسبةَ کالصیرورةِ أو الاتصافِ أو غیرِهُما فی النَحوِ الأخیرِ مِن الجعلِ إنَّما یُتصورُ بَینَ طرفیها علیٰ أنَّها مِرآتٌ لِملحوظیتِهما و آلةٌ لِملحوظیةِ أحدِهما بِالآخرِ لا عَلیٰ وَجهٍ یَصیرُ مُلتفتاً إلیها بِالذاتِ.[1]

نسبت در این جعل مرکب و جعل معلق تصور می‌شود، تصور نسبت بین دو طرفِ نسبت در اینجا رعایت می‌شود و آینه برای ملحوظیت وصف و موصوف و ملحوظیت موضوع و عرض لحاظ می‌شود که وقتی شما یک وصفی را برای یک موصوفی می‌آورید، یک عرضی را بر یک موضوعی حمل می‌کنید، نفس حمل این عرض بر موضوع، یک ارتباطی را در ذهن شما به‌وجود می‌آورد. آن ارتباط حالت بین عرض و معروض

---

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۹۶.

است که این عرض الآن بر این موضوع عارض شده است، این وصف الآن بر این موصوف و بر این ذات عارض شده است. این قیام الآن بر این زید عارض شده است.

بنابراین این نسبت در اینجا جنبهٔ مرآتیت و حرفیت دارد. یعنی فی‌حدّنفسه شیئی نیست تااینکه جعل به او تعلق بگیرد، مرآت است برای اینکه این جعل ما در اینجا بسیط نیست، این جعل ما در اینجا مرکب است! فقط همین‌قدر به ما می‌فهماند که این جعلی که در اینجا هست این جعل به یک شیءٍ لِشیءٍ آخر و وصفٍ لِموصوفٍ و عرَضٍ لِموضوعٍ تعلق گرفته است اما جعل به خود این نسبت و صیرورت و ربط تعلق نگرفته است. این ربط از شکم آن درمی‌آید. وقتی ببینید که زیدی در خارج ایستاده است در اینجا متوجه می‌شوید که بین زید و قیام یک نسبتی وجود دارد، شما فقط این را می‌فهمید. اما اینکه آن نسبت را جدای از زید و جدای از آن حالت وضعی او، ـ وضع به‌عنوان أحد الأعراض ـ بخواهید درنظر بگیرید، چشم شما غیر از این چیزی نمی‌بیند. چشم شما یک زید را می‌بیند. همین! یک عرضی را که به‌عنوان وضع بر او عارض شده است و سایر کیفیات و اوصاف را می‌بیند و دیگر دراین‌صورت ربط را در اینجا ملاحظه نمی‌کند و چنین چیزی را نمی‌بیند.

وَ آلةٌ لِملحوظيةِ أحدِهما... نسبت در یک وجهی نیست که به آن به ذات التفات بشود چون معانی حرفیه معانی فی‌نفسه نیستند اینها معانی فی غیره هستند و جعل به شیءِ فی نفسه أو لِغیرِه تعلق می‌گیرد یعنی فی نفسه بِنفسِه أو لِغیرِه که آن عبارت از وصف است.

فَدخولُها عَلیٰ الوَجهِ المَذکورِ فی مُتعلقِ الجَعلِ یَکون عَلیٰ التَبعیةِ لا عَلیٰ الاستقلالِ.[1]

اینکه الآن ما این نسبت را بر این وضع در متعلق جعل داخل می‌کنیم، می‌گوییم که نسبت مجعول است این بالعرض و المجاز است و وصف به حال متعلق موصوف است. این جعل در واقع به وصف و موصوف خورده منتها وقتی که این وصف و موصوف مجعول می‌شوند نسبت هم در واقع مجعول می‌شود؛ یعنی نسبتی ایجاد می‌شود. در واقع ایجاد این نسبت به ایجاد وصف برای موصوف است وقتی شما زید را قائم دیدید حکم می‌کنید که بین قیام و زید یک ربطی وجود دارد اما قبل از اینکه زید قائم باشد که یک هم‌چنین ربطی وجود نداشت، زید بود و سر جایش نشسته بود، قیام هم که یک وضع است و هنوز هم که انجام نگرفته است، نسبت کجاست؟! این زید یک‌دفعه تکان می‌خورد و از حالت جلوس بلند می‌شود و می‌ایستد! این حالتی را که ایستاد یک‌دفعه می‌بینید که نسبت ایجاد شد! خب زید که همان است و وزن او یک گرم هم فرق نکرده است؛ هشتاد کیلو بود الآن در حالت قیام هم هشتاد کیلو است. هیچ تفاوتی نکرده و وزن او یکی است الاّ اینکه وضع او فرق کرده است؛ وضع او جلوس بود و الآن وضع او به قیام مبدّل شده است. فقط وصف و کیف و وضع او فرق کرد و خود او تفاوتی نکرد. در اینجا مسئلهٔ ربط پیدا شد؛ یعنی ربط بین زیدی که تفاوت نکرده و بین حالت

---

۱. همان، ص ۳۹۶ و ۳۹۷.

جدید پیدا شد. این حالت جدید بدون زید انجام نمی‌شد و باید یک زید باشد چون قیام بدون زید که معنا ندارد و قیام است ولی زید بدون قیام معنا دارد. زید در حالت جلوس خب نشسته است یا خوابیده زید است، آکل باشد باز زید است، نائم باشد باز زید است، قائم باشد باز زید است. در همه حال زید، زید است. ربط‌ها در اینجا تفاوت می‌کند؛ در حالت قیام ربط بین قیام و زید و در حالت جلوس ربط بین آن، که این ربط هم از خود زید به‌وجود آمده و نشئت گرفته است.

خود ربط، شیئی نیست تااینکه فی‌حدّنفسه باشد و جعل به آن تعلق بگیرد. شما یک بچهٔ پنج‌ساله را درنظر بگیرید وقتی که می‌خواهد بلند شود [بگوید که] من می‌خواهم بین خود و بین قیام خودم ربط ایجاد کنم! بسم الله و لا حول و لا قوة إلاّ بالله! بلند می‌شوم و می‌ایستم! این حرف‌ها را نمی‌فهمد! این ربط و این حرف‌ها را ما می‌فهمیم که داریم با این چیزها وقت خودمان را می‌گذرانیم. آن بچه بلند می‌شود و دنبال توپش می‌رود تا بازی کند! هیچ‌وقت دیدید بچه بگوید که من می‌خواهم ربط ایجاد کنم؟! او دنبال حقایق می‌رود و ما دنبال این الفاظ و اینها داریم می‌گردیم و سر خودمان را یک هفته گرم می‌کنیم که آیا به ربط جعل تعلق می‌گیرد یا نه!! بلند شو برو به‌دنبال کار و کاسبی خودت!!

فَإذا لَوحِظَت عَلیٰ الاستقلالِ بِالالتفاتِ إلیها مِن حَیثُ إنَّها فی حَدِّ ذاتِها ماهیةٌ مِن الماهیاتِ ذهنیةً أو خارجیةً استؤنفَ القولُ فیها.

خب معنای این همان معنای حرفی است اگر شما به این ربط به خود استقلال نگاه کنید و بگویید که ربط ایجاد شده است یا نه؟ هان! این فرق می‌کند! بین زید و بین قیام ربط ایجاد شده است یا نه؟ الآن دارید از ربط سؤال می‌کنید و نمی‌گویید که زید قائم است یا نه؟ یک‌وقت می‌گویید که زید قائم است، خود طرف ربط را می‌فهمد. یک وقتی نه، شما اصلاً ربط و نسبت و تعلق را به زبان می‌آورید و می‌گویید که تعلق بین زید و بین قیام را چه می‌گویی و اسم آن را چه می‌گذاری؟ نسبت بین زید و قیام را شما چه می‌نامی؟ خب در اینجا معنای آن معنای اسمی می‌شود و دیگر معنای مرآتیت و حرفیت ندارد. نظر روی خود ربط به‌عنوان یک موضوع مستقل خارجی که شما تصورش را کردید رفته است و دیگر این در اینجا معنای حرفی ندارد. اگر همین نسبت ملاحظه بشود آیا بین زید و قیام ربط ایجاد شده است یا نه؟ می‌گویید: نه‌خیر! من ندیدم که زید بایستد! اگر از این حیث که آیا فی حد ذاته یک ماهیتی است از ماهیات ذهنیه یا ماهیات خارجیه، اگر به این نحو به این نسبت و ربط نگاه کنید باید جور دیگری این مطلب را درنظر گرفت. دیگر نمی‌شود مطلب را از باب تصور موضوع و محمول و یا از باب موضوع و عرض یا از باب موصوف و وصف نگاه کرد و باید انسان نسبت به خودش توجه کند.

هَل هیَ فی حَدِّ نفسِها مُفتَقِرَةٌ إلیٰ جاعلٍ أم تَستغنی عَنه مِن تِلک الحیثیةِ.[1]

آیا او فی‌حدّنفسه احتیاج به جاعل دارد یا از این حیثیت، نیازی به جاعل ندارد؟! شما می‌گویید که آیا ربط بین زید و قیام احتیاج به جعل دارد یا نه؟ ما می‌گوییم که نه، احتیاجی به جعل ندارد! الآن ما داریم در خود ربط صحبت می‌کنیم. یک وقت می‌گوییم که زید احتیاج به جعل دارد؟ بله! احتیاج به جعل دارد! آن‌هم چه جعلی!! زید احتیاج به جعل ندارد؟! احتیاج به جعل دارد. خیلی هم جعل دارد!! همین‌طور مقدمات و مؤخرات و مطولات!! خود زید خیلی احتیاج به جعل دارد اما اوصافی که بعدش می‌آید نه، یا می‌خوابد یا گریه می‌کند، آن نُه ماه احتیاج دارد، قبل از آن‌هم یک مسائلی هست آنها هم احتیاج دارد. همهٔ اینها سلسله‌مراتب و علل معدّه، ناقله، منتقله و حامله و این سلسله عللی است که باید زید را به‌وجود بیاورد!! می‌گوییم که این زید احتیاج به جعل دارد. حالا سراغ اوصاف او آمدیم، اوصاف او هم احتیاج به جعل دارد؟ بله، این زیدی که الآن در اینجا به دنیا آمده اگر بخواهد بنشیند باید اراده کند! بدون اراده این بچهٔ یک‌ساله نمی‌تواند بنشیند. این نشستن را جعل می‌گویند. جعل که حتماً یک عمل غیر عادی نیست آن اراده‌ای که موجب می‌شود چه بچهٔ یک‌ساله باشد و چه دوماهه باشد، وقتی شیر می‌خواهد بخورد باید اراده بکند و گریه کند تا به‌واسطهٔ گریه به مادر نشان بدهد و علامت بدهد و اشاره بکند که گرسنه هست. همهٔ اینها جعل است دیگر! تمام اینها اراده است!

تا نگرید ابر کی خندد چمن؟! *** تا نگرید طفل کی نوشد لبن؟![2]

عدم تعلق جعل به نسبت

حالا سراغ این مسئله می‌آییم که آیا به نسبت بین این و او هم جعل تعلق می‌گیرد یا نه؟ او که حالا می‌خواهد بنشیند، به این نسبت بین زید و نشستن [جعل تعلق می‌گیرد]؟! می‌گوییم که اینکه نیاز به جعل ندارد! این یک انتزاعی است که ذهن می‌فهمد آن که دیگر نیاز به جعل ندارد. ذهن آن را ایجاد می‌کند ولی از نظر خارجی آن احتیاج مستغنی از جعل است، این معنای حرف است! آن که در خارج هست زید و ابتدای وصف است. اما اینکه این معنای حرفی در حرکت زید از بصره است دیگر احتیاج به جعل ندارد. شما آن را می‌فهمید. وقتی شما نگاه به زید می‌کنید که قدم را برداشت، نگاه به آن مکان می‌کنید و نگاه به زید هم می‌کنید و می‌گویید که چون این حرکت مسبوق بالوقوف است بنابراین این حرکت ابتداء البصرة می‌شود و چون آن سکون مسبوق بِالحرکه است، بنابراین آن سکون انتهاء الحرکة و انتهاء السیر و اول الکوفة می‌شود. پس سرتُ

---

۱. همان، ص ۳۹۷.

۲. مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر پنجم، ص ۴۲۵.

مِن بَصرةِ إلىٰ الكوفةِ از رعایت دو لحاظ ناشی می‌شود؛ لحاظ اول خود زید و لحاظ دوم آن مکان است. همین مسئله در مورد کوفه هم پیدا می‌شود. این مطلب که از کجا شروع کرد؟ از آن ابتدائیت، آن معنا خودش به ذهن می‌آید و احتیاجی به جعل هم ندارد.

وَ يَفتَقِرُ إليه فی اتصافِها بِما لا يَدخل فی قَوامِها و الحاكمُ فی ذلكَ هوَ البرهانُ النير نظيرُ ذلكَ بِحسبِ الكونِ الذهنی التصورُ و التصديقُ.

و در اینکه متصف می‌شود به یک چیزی که هیچ دخالتی در قوامش ندارد احتیاج به جعل دارد؛ یعنی این ابتدائیت و ابتدائیت از بصره به یک اوصافی متصف می‌شود ولی هیچ‌کدام از اینها دخالتی در قوام آن ندارد. قوام آن به طرفین است. مثالی که ایشان می‌خواهند راجع به کیفیت جعل بسیط و مرکب بیاورند مسئلهٔ تصور و تصدیق است.

فَإنَّ التَصورَ نوعٌ مِنَ الإدراكِ لا يَتعلقُ إلاّ بِماهيةِ الشیءِ أیُّ شیءٍ كانَ و التصديقُ نوعٌ آخر مِنه يَستدعی دائماً طرفين و هُما موضوعٌ و مَحمولٌ بِأنَّ يَدخلَ النسبةُ بينهُما فی مُتعلقِهِ عَلی التَّبعيةِ الصرفةِ فَأثرُ التَّصورِ حصولُ نفسِ الشیءِ فی الذِّهنِ و أثرُ التَّصديقِ صيرورةُ الشیءِ شيئاً.

این ادراک فقط به ماهیت شیء است أیّ شیءٍ كان؛ چه اوصاف باشد، چه موضوعات باشد، چه عوارض باشد و چه جواهر باشد. و تصدیق نوع دیگری از این ادراک است که يَستدعی دائِماً دو طرف را که آن دو طرف موضوع محمول است. به اینکه نسبت بین اینها در متعلقش داخل بشود بنا بر تبعیت صرفه، نه‌اینکه خود این نسبت هم در خارج احتیاج به جعل داشته باشد.

فَأثرُ التَّصورِ حصولُ نفسِ ... [اثر تصور حصول نفس شیء در ذهن است و اثر تصدیق این است که] در مقام انجاز یک شیء تبدیل به شیء دیگر بشود. تصدیق! زید موجود بشود، وصف برای موضوع حمل بشود.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد